

# دو جہان بینی متضاد:

## حکومت اسلامی و نظام طاعونی

کہ شاخہایش ، اورا بدام بلا انداخته و سبب مرگش را نمی شناسد غرق در تعجلات هستند لازم و ضروری است تا خود پسنده بدنگ و فنگ و میز و مبلمان و اطاق انتظار سکرتر بازی نبالند و بسادگی و بی آلاشی و حذف تشریفات، روی آورند و خود را در خدمت مردم بدانند و مردم را در خدمت خود ...

فردوسی در رد و بدل نامہ این دوسردار کہ یکی گرفتار غرور کاذب است و دیگری کہ تجمل را دشمن کوشش و مایہ انحطاط

شماره مسلسل ۲۶۲

شکستہای تاریخی و سقوط و انحطاط سلسلہها در فلسفہ تاریخ فقط از یک دید گاہ (تک سبب بینی) بررسی نمی شود بلکہ ابعاد قضیہ نیز مورد تحلیل و تجزیہ قرار می گیرد .

در فردوسی نامہ کہ یکی از اسناد تاریخی ما است ، (فردوسی) از نامہی (رستم پورہرمزد) سپہبد ایران بہ (سعد وقاص) سردار اسلام ، مطالبی را نقل می کند کہ مطالعہ آن بر جوانان و بویژہ آن دستہ از سازمانہای اداری کہ هنوز اسیر غرور و نخوت اداری اند و چون گوزنی

مکتب اسلام ۳۶

میداند، جهان‌بینی متضاد آنها را ازدید-  
گاه و مکتب چون داوری بی‌طرف و بی  
غرض تحلیل می‌کند شاید پسند آموزان  
عبرت گیرند و ره را چنان روند که رهروان  
آزاداندیش رفته‌اند.

\* \* \*

### اینک متن داستان :

(رستم پورهرمزد) بدبیرش دستور  
میدهده (سعد وقاص) نامه‌ای اهانت‌آمیز  
بنگارد و سپاه و خرگاش را برخ او بکشد  
و از تخمه و نژادش و از کیش و پادشاهیش  
جویا شود،

بن بازگوی آنکه: شاه تو کیست

چه مردی و آئین و راه تو چیست

به نزد که جوئی همی دستگاه

برهنه سپهدا برهنه سپاه!

به نانی تو سیری و هم گرسنه

نه بیل و نه تخت و نه بار و نه؟!

(رستم پورهرمزد) به این هم قناعت

نمی‌کند، و شماره سگها و پروزا و بازهای

شکاری را احصاء و برشماری می‌کند که

همه این ۱۲ هزار حیوان درباری به زنگ

و گوشواره‌های گران قدر آراسته‌اند و

می‌توانند سربهای هر عرب را بدون آنکه

بکنجها لطمه‌ای وارد آید بپردازند !!!

ببخشد بهای سر تازیان

که گنجش‌نگیر دزد بخش‌ش‌زیان

سگ و یوز و بازش ده دوهزار

که بازنگ و زارند و با گوشوار

بسای همه دشت نیزه و ران

نیارند خورد از کران تا کران

که او را بیاید به (یوز) و به (سگ)

که بر دشت نخجیر گیرد بتک

(رستم پورهرمزد) نامه‌ی خود را به

(پیروز شاهپور) می‌سپارد که آن را بسپهد

تازیان برساند.

(پیروز) هنگامی که بسعد وقاص میرسد

جویای تخت و بارگاه فرماندهی سپاه عرب

می‌گردد.

(سعد وقاص) با سادگی تمام، ردا از

شانه برمی‌گیرد و بر زمین می‌افکند و از

فرستاده می‌خواهد که بر ردا سپهدنشیند.

و با لحن آرام و ملایمی بفرستاده رستم

می‌گوید: « ما سرباز و سپاهی هستیم.

سپاهی گری، دلیری و چابکی می‌خواهد نه

آرایش و پیرایش پرزرق و برق زنانه! مرد

جنگی را اسلحه لازم است نه زر و زیور و

دبیا و عطر و رنگ! »

سپهد فرود آمد اندر زمان

ز لشکر پیرسید و از پهلوان

هم‌آز شاه و دستور و از لشکرش

زنالار بیدار و از کشورش

و «شعبه بن مغیره» سلام اورا بشرط  
اسلام پاسخ می دهد:

بدو گفت شعبه که ای نیکنام  
اگر دین پذیرى عليك السلام

(رستم) از این همه دلیری و بی اعتنائی و  
وصراحت لهجه يك رسول برهنه، از خشم،  
بخود فرو می رود و با سکوت نامه (سعد) را  
می کشاید و ب مترجم می سپارد.

بپیچید رستم، ز گفتار او  
برو هاش، برچین شد از کار او

(رستم) برای فرو کش کردن خشم و  
غضب، تصمیم بجنگ می گیرد و در این  
جنگ نیز کشته می شود و (بقولی) راحت  
می شود.

آنچه در این بحث تحلیلی، مورد توجه  
نگارنده است نه تعقیب تاریخ است، نه  
بی گیری داستان فردوسی نامه بلکه برخورد  
دو جهان بینی است که مظهر کامل آن را  
در (رستم پور هر مزد) از طرفی و در (سعد  
وقاص) از طرفی دیگر و در (پیروز شاهپور)  
از سوئی و در (شعبه بن مغیره) از سوئی  
دیگر متجلی می یابیم. (رستم پور هر مزدها)  
درک نکردند که :

شفیع از گناهش محمد (ص) بود  
تنش چون گلاب، مصعب بود  
تن (بزد گرد) و جهان فراخ  
چنین باغ و ایوان میدان و کاخ

رداو زیر پیروز افکند و گفت: که  
ما نیکو و تیغ داریم جفت!

شما را بمر دانگی نیست کار  
همان چون زنان رنگ و بوی و نگار

هنر تان به دیباست بیراستن  
دگر نقش و بام و در آراستن!

سعد وقتی نامه را می کشاید از انعکاس  
طرز فکر و جهان بینی یک مرد مغرور آنهم در  
یک نامه رسمی دچار حیرت و شگفتی میشود.  
آنگاه بسبکی که دنباله رو «نامه های محمد»  
(ص) است نامه ای ساده با انشائی بی پیرایه  
پاسخش را می دهد:

ز توحید و قرآن و وعد و وعید  
ز تهدید و از رسم های جدید

که گر شاه پذیرد این دین راست  
دو عالم بشادی و شاهی و راست

نشستند پیشش صد و شصت مرد  
سواران و شیران، روز نبرد

ابا افسر و جامه های بنفش  
بهای اندرون کرده (زرینه کفش)

همان طوقداران ابا گوشوار  
همان برده آراسته، شاهوار

(رستم پور هر مزد) سرسخن را با این  
فرستاده ساده و بی اعتنا بتجمل و پرده و  
برده سرا، باز می کند و بوی خوش آمد  
می گوید:

بدو گفت رستم که جان بشاد دار  
بدانش روان و تن، آباد دار

همه، تخت و تاج و همه جشن و سور  
نیرزد بدیداریک موی (حور)  
دو چشم تو اندر سرای سپنج  
چنین خیره گشت از بی تاج و گنج  
بس ایمن شدستی بر این تخت عاج  
بدین گنج و مهر و بدین تخت و تاج

ز زربفت چینی کشیدند نخ  
سپاه اندر آمد چومور و ملخ  
نهادند زرین یکی زیر گاه  
نشست از برش پهلوان سپاه  
آرمان اسلام ، اسلام محمد (ص) یک  
نظام ضد طبقاتی است .

(سعد وقاص) این نامه را به «شعبه  
بن مغیره» می دهد تا برستم برساند.  
سفیر فرمانده عرب، از آمدن سفیر تازیان،  
از هر گونه آرایش و زرق و برق دربار، فروگذار  
نمی کند شاید رعب صحنه، قلب سفیر را  
بطپاند و خود کم بینی و هول حقارت ،  
مقهورش سازد.

اعراب مبارز، با ایران و ایرانیان،  
دشمنی خاص نداشته اند، آنها با نظام  
اشرافی، با نظام ضد مردمی در هر  
گوشه جهان مخالف بودند و این  
منشور: ان اکرمکم عندالله اتقیکم  
بود .

(شعبه بن مغیره) با پیرهنی چاک دار  
و بلند، شمشیری باریک، متصل بپندنازکی  
آویزان بگردن برهنه، بدون کلاه خود با  
حال روزه از راه میرسد و بر خاک مینشیند  
و بشرط پذیرش (دین) از سوی رستم بوی  
سلام اسلامی میدهد.

ما عالی ترین مظهر تحقق این آرمان را  
روش «حکومت علی (ع)» و درمکاتبات  
او به فرماندارانش بخوبی ملاحظه  
می کنیم .

درنامه ای که علی (ع) به عثمان بن  
حنیف فرماندار بصره می نگارد ، با ونهیب  
می زند، آنجا که شیر مرد کارزار و پارسای  
شب با خیر می شود که عثمان بن حنیف  
مهمانی یکی از اشراف بصره را پذیرفته  
است .

از ایرانیان نامداری ز راه  
بیامد بر پهلوان سپاه  
که آمد فرستاده ی (پیرنست)  
نه اسب و سلیح و نه جامه درست  
یکی تیغ باریک برگردنش  
پدید آمده چاک پیرهنش  
چو رستم بگفتار او بنگرید  
ز (دیبا) سرافروخته ای برکشید

لذا بر پیشوای بینوایان گران می آید  
که چرا میان فرماندار بصره و طبقه اشراف  
روابط سرفره برقرار شده ، از بیم خطر  
این روابط دوستانه! بزبان مردم زیر دست

واحر از امتیازات ویژه در محافل انس شبانه!  
و در سرشام‌هایی که به افتخار ارباب قدرت داده  
می‌شود علی (ع) می‌فرماید: ... ای عثمان بن  
حنیف شنیده‌ام حتی از لیسیدن استخوان‌هایم  
خودداری نکرده‌ای!

آن هنگام که سرگرم عیش و نوش بوده‌اید  
گروهی، گرسنه و تهیست بر آستان باشکوه  
آن خانه ایستاده بودند و مایوس، باز-  
گشته‌اند...

این آرایشها و این تجمل‌ها وزرق و  
برق‌ها هرگز نمی‌توانند دل علی را بر بایند  
پس خوب است که شما نیز تا می‌توانید از  
من پیروی کنید، آیا هیچ‌گونه همانندی در  
میان (امام) و «مأموم» و (پیشوا) و

فرمانگذار) نباید وجود داشته باشد؟  
این دورنمایی است از روش خلافت  
اسلامی علی (ع) بارگاه بی‌پیرایه علی  
در کوفه ...

پس اگر ایرانیان علی را پیشوا و نمونه  
کامل مؤمنان و هدایت‌یمنان و شوهر بیوم-  
زنانش خواندند باین خاطر بود که هنگام  
گریز از مظالم جهنم طبقاتی ساسانی،  
بهترین نمونه حکومت ایده‌آل اسلامی را  
در حکومت آن حضرت مجسم یافتند پس  
روش اداری ما نیز باید دنباله روی  
واقعی نه متظاهرانه چنین روشی باشد تا  
طلعت آینده، چشمها را خیره کند...

به امید آرزو

### شرایط مجازات میگزاری

پنجم از صفحه ۲۵

کسیکه مواد اولیه آن (آب انگور و خرما) را می‌گیرد ۲- خود آب انگوری که  
برای تهیه شراب گرفته‌اند ۳- می‌خوار ۴- ساقی و شراب دهنده ۵- حامل شراب (و  
نقل و انتقال دهنده آن بوسایل مختلف حمل و نقل) ۶- گیرنده محموله شراب ۷-  
فروشنده اش ۸- خریدار ۹- دلال و واسطه خرید و فروش آن ۱۰- گیرنده و مصرف  
کننده پول آنها، همگی مورد لعن و نفرین پیامبر (ص) می‌باشند...

راستی که یکی از اثرات انقلاب اسلامی ما ریشه‌کنی بسیاری از اینگونه مفاسد  
خانمانسوز است که با بهره‌گیری از ایمان انقلابی مردم و با پیروی از تعلیمات و شیوه‌های  
عملی پیامبر (ص) و ائمه (ع) توانست بسیار سریع محیط‌آلوده ایران را پاکسازی کند و  
جلوی این‌گونه مفاسد و اعتیادها را بگیرد و آتیمه کارخانه‌ها و میکده‌ها و بارها و مشروب  
فروشها را تعطیل سازد.